



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۷۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) ذیل فصل دوم، هشت مسئله از مسائل مربوط به ارث این گونه از افراد را ذکر کرده است. مسئله هفتم این بود که «إذا تعارفا اثنان ورث بعضهم من بعض و لا يكلفان البينة و لو كانوا معروفين بغير ذلك النسب لم يقبل قولهما»^۱ اگر دو نفر ناشناس در یک شهر زندگی کنند و قبلاً هم به عنوان اینکه اینها بیگانه بودند معروف نباشند و خودشان هم ادعا می کنند که اینها برادرند، حالا برادر بودن به عنوان یک مثال است اگر بگویند ما پسرعمو هستیم پسرخاله هستیم، ادعا بکنند نسبی از انساب را دارند، حالا در اثر سیل یا زلزله یا آوارگی از شهر دیگری به اینجا آمدند و هیچ ریشه نژادی در اینجا ندارند، آیا از یکدیگر ارث می برند یا از یکدیگر ارث نمی برند؟ اگر شواهدی بر خلاف باشد به آن شواهد عمل می شود وگرنه به صرف اقرار اینها که بگویند ما مثلاً برادر هستیم یا پسرعمو هستیم به این اقرار عمل می شود منتها این را باید توجه داشت که «إِقْرَارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ»^۲ قاعده ای است که حق علیه مقرر را ثابت می کند، نظیر «قاعده ید» نیست، «ید» حق ذو الید را ثابت می کند اما «قاعده اقرار» حق علیه مقرر را ثابت می کند.

صرف اینکه شخص اقرار کرد که من برادر او هستم اگر هر دو اقرار می کنند معنای اقرار این است که او از من ارث می برد نه من از او ارث ببرم، چون هر دو اقرار می کنند پس یک توارث دوجانبه است اما اگر یکی اقرار کرد و دیگری اقرار نکرد، این یکی که اقرار کرد، وارث نمی تواند باشد ولی مورث می تواند باشد یعنی او می تواند از من ارث ببرد اما بخواهیم بگوییم تو هم از او ارث

۱. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۸۴.

می‌بری نه، این درست است که اخوت، عقلاً طرفینی است اما طبق مسائل قانونی که «إقرار العقلاء» شعاعی دارد، محدوده‌ای دارد؛ «إقرار العقلاء» فقط زیان خود مقر را ثابت می‌کند نه حق را، این نسبت به حق دیگران که خودش بدهکار می‌شود، می‌شود اقرار و حجت اما نسبت به خودش که از دیگران سهم ببرد می‌شود ادعا، این ادعا دلیل می‌خواهد.

اینکه می‌فرماید: «و لا یكلفان بینه» این تام نیست. اگر نسبت به آن طرف باشد بله «إقرارُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جائز» اما نسبت به خودش ادعاست این حتماً بینه می‌خواهد، مگر اینکه آن طرف هم، چنین اقراری داشته باشد. «و لو كان معروفین بغیر ذلک النسب» اینها در این شهر شناخته شده‌اند که مثلاً باهم برادر نیستند، همسایه‌اند و امثال ذلک «لم یقبل قولهما» مگر اینکه بینه اقامه کنند.

عمده حکم «میراث المفقود و المجهول المالك» است. یک وقت است که شخص مجهول است، یک وقت است مال مجهول است در ارث چه کار باید کرد؟ شخص مجهول است مثل اینکه کسی مسافرت کرده سالیان متمادی، الآن غایب است نمی‌دانیم کجاست و از او خبری نداریم! آیا مال را بین ورثه تقسیم بکنیم یا نکنیم؟ این شخص مجهول است یعنی نمی‌دانیم کجاست. یک وقت است که مال مجهول است مالی پیدا شده است و مانند آن، نمی‌دانیم به چه کسی ارث بدهیم؟ چگونه ارث بدهیم؟ این دو مقام.

بحثی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در مسئله بعدی مطرح می‌کنند این است که میراث مفقود را به چه کسی می‌دهند؟ «الثامنة المفقود یتربص بماله و فی قدر التربص أقوال قیل أربع سنین و هی رواية عثمان بن عیسی عن سماعة عن أبی عبد الله ع و فی الروایة ضعف» گاهی مرحوم محقق شارحانه سخن می‌گوید نه ماتتانه حرف بزند «و قیل تُبَاع داره بعد عشر سنین و هی اختیار المفید رحمه الله و هی رواية علی بن مهزیار عن أبی جعفر ع فی بیع قطعة من دار و الاستدلال بمثل هذه تعسف و قال الشیخ إن دفع إلى الحاضرين و كفلوا به جاز (و فی رواية إسحاق بن عمار عن أبی الحسن ع: إذا كان الورثة ملاءً اقتسموه فإن جاء ردوه علیه) و فی إسحاق قول»^۱.

۱. شرائع الاسلام، ج ۴ ص ۴۳.

در مسئله غایب، فقه چند تا نظر دارد: یکی مسئله طلاق است، یکی هم مسئله حدود است، یکی مسئله ارث است. اگر کسی از شهرش سفر کرده و غایب شده و الآن هیچ خبری از او نیست این از چند منظر مشکل دارد و محل ابتلاست: یکی ارتباطش با همسرش چه خواهد بود؟ یکی دیونی که دارد، بدهکاری‌هایی که دارد چه خواهد بود؟ آیا این دیونی که در ذمه است در اثر غیبت طولانی از ذمه به عین منتقل می‌شود «کالموت» یا نه؟ اگر به عین منتقل می‌شود باید از مال او گرفت چون ذمه او الآن مشغول نیست، مثل انسانی که بدهکار است، ذمه‌اش مشغول است ولی مُرد، به مجرد مردن این دیون از ذمه به عین منتقل می‌شود، طلبکارها می‌گیرند، اگر این غیبت طولانی شد آیا این دیونش از ذمه به عین منتقل می‌شود که طلبکارها می‌توانند بگیرند یا نه، همچنان در ذمه او هست؟ نسبت به ورثه چطور؟ حقی که او از دیگران دارد آیا همچنان دیگران باید نگه دارند تا خودش بیاید یا حکم به موت می‌شود و باید به ورثه بدهد، از چند منظر محل ابتلاست، چه حقوقی که علیه اوست، چه حقوقی که له اوست، همه اینها محل ابتلاست.

به همین مناسبت از کسی که مفقود است و غائب است و اثری در دسترس نیست، در چند باب از ابواب فقه بحث شده است. در مسئله طلاق آنجا گفتند مطابق بعضی از نصوص، چهار سال باید صبر بکند، این چهار سال را گفتند نه از زمان غیبت، از زمان ارجاع به محکمه شارع، این خیلی فرق می‌کند، از زمان ارجاع به محکمه تا چهار سال صبر می‌کند اگر بعد از چهار سال نیامد حاکم شرع حکم به طلاق جاری می‌کند آن حاکم ولی «من لا ولی له»^۱ است طلاق که جاری می‌شود بیگانه است، همسر که پیدا شد باید عقد جدید بکند، این را در باب طلاق ذکر کردند که اگر اربع سنین است اربع سنین از زمان غیبت و افتراق نیست، از زمان رجوع به محکمه است.

اما اینجا مرحوم محقق مقداری بازتر درباره خصوص میراث بحث کردند، چون عرض شد که حقی که ایشان هم نسبت به دیگران دارد محل بحث است که آیا ورثه حق دارند بروند از آن بدهکار بگیرند یا او بگوید که من منتظر هستم تا او بیاید و یا طلبکارها می‌توانند به مال او مراجعه کنند و حکم مرده را دارد، وقتی حکم مرده را داشته باشد بدهکاری‌های او از ذمه او به عین

۱. تذکره الفقهاء، ج ۱۷، ص ۳۵۸.

منتقل می‌شود و طلبکارها می‌توانند از خود عین بگیرند یا عین مرهونه می‌شود. به هر تقدیر اینجا از جاهایی است که درباره ارث سخن است، ارث به این معنا که آیا مال او را می‌شود ورثه ارث ببرد یا نه؟ یا نظیر طلاق زوجه است که باید به محکمه شرع مراجعه می‌کنند، محکمه شرع چه حکمی باید بکند؟

در پایان مرحوم محقق می‌فرماید که مدت معتناهی که همسالان او به همان اندازه زندگی می‌کنند صبر می‌کند بعداً مال را توزیع می‌کنند ولی بدانند که این تقریباً امانت‌گونه دستشان است، امانت نیست می‌توانند آثار شرعی و ملکی بار کنند ولی بدانند که این ملک طلق نیست، زیرا ممکن است او بیاید و دین را از راه دیگری ادا کنند یا مثلاً اصلاً چون ارث مال اوست بگیرد عین مال خودش را بگیرد، وقتی که عین موجود است مالک می‌تواند عین مال را از ذو الیدی که دست گذاشته روی عین مال او، استرداد کند.

این روایت‌ها بعضی اسحاق بن عمار است که می‌گویند این فطحی است مرحوم محقق می‌فرماید که «و فی اسحاق قول» فطحی بودنش است درباره سهل بن زیاد که ضعیف است که بعضی باور کردند، او ضعفش جبران می‌شود گفتند «و الکلام فی السهل سهل» چون روایات زیادی نقل کرده قبلی‌ها دارند بعدی‌ها دارند به هر تقدیر این تقریباً مطابق قاعده عدل و انصاف است گرچه مرحوم محقق بازگو نکرده که چرا اولی است ولی این با قاعده عدل و انصاف هماهنگ می‌شود این با قاعده عدل و احسان هماهنگ می‌شود وگرنه ما دلیلی نداریم که بین ورثه تقسیم بشود ولی آنها به عنوان امانت داشته باشند اما بدانند که روزی ممکن است برگردد، ما چنین نصی نداریم، بنابراین روی قاعده عدل و انصاف و عدل و احسان و امثال ذلک است. حالا روایاتش را باید بخوانیم.

روایاتش را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۶، صفحه ۲۹۶ باب ششم نقل کردند: «بَابُ حُكْمِ مِيرَاثِ الْمَقْضُودِ»، این یک «وَالْمَالِ الْمَجْهُولِ الْمَالِكِ»، این دو، آن هم همین‌طور است، مالی بود که بالاخره حالا در جنگ‌ها اتفاق افتاد یا زلزله‌ها اتفاق افتاد یا مسافرت‌های مکه و مدینه و عمومی اتفاق افتاد، مال قابل توجهی بود و صاحبش معلوم نیست. یک وقت است که این مال مجهول المالك مختصر است انسان صدقه می‌دهد یا به عنوان مظالم عمل می‌کند، یک وقت است که نه، مال قابل توجهی است، کارخانه‌ای است، تجارتی است، صاحبش سالیان متمادی است که رفته است، این مال، این کارخانه و امثال ذلک را

به چه کسی بدهند؟ یک مال مختصر نیست که به عنوان صدقه صرف کنند. اینها حالا یا جنگ بود یا مسافرت‌های دیگری بود یا زلزله بود یا ورشکستگی بود، به هر وسیله‌ای بود این کارخانه گرانها در اینجا مانده است یا این مزرعه گرانها در اینجا مانده است، چنین مالی را چگونه تقسیم بکنند؟ این شخص ورثه هم دارد، یک وقت است که خود مورث غایب است، یک وقت است که مورث غیبت نکرده ولی این مال معلوم نیست که مال کیست! چند نفر شریک بودند و الآن معلوم نیست که مال کیست! نام آنها نیست، دفتر آنها نیست فراری‌اند و امثال ذلک؛ مال هست ولی معلوم نیست که برای کیست، حالا در اثر جنگ یا مباران یا اینها خیلی‌ها از بین رفتند. این دو تا عنوان را در این باب شش ذکر کردند.

چند تا روایت است که عهده‌دار این حکم است. اولی‌اش را مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ» نقل کرد. گفت: «سَأَلَ خَطَّابُ الْأَعْمُرُ» از «أَبَا إِبْرَاهِيمَ ع» امام کاظم (سلام الله علیه) «وَأَنَا جَالِسٌ» هشام می‌گوید من نشسته بودم که این شخص از وجود مبارک امام کاظم این مطلب را سؤال کرد «وَأَنَا جَالِسٌ فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ أَبِي أُجَيْرٍ» این شخص به امام کاظم عرض کرد که پدرم یک کارگر داشت، مثلاً در مزرعه ایشان کار می‌کرد «يَعْمَلُ عِنْدَهُ بِالْأُجْرَةِ» کار می‌کرد و اجرت می‌گرفت، اجرت‌هایش پیش ما مانده است «فَفَقَدْتَاهُ» سال‌هاست که او را نمی‌بینیم و نمی‌دانیم کجا رفته است. از این کارگرهایی که از شهرهای دیگر مهاجر هستند و می‌آیند روشن نیست که کجا می‌روند «وَبَقِيَ مِنْ أُجْرِهِ شَيْءٌ» مقداری از مطالباتش پیش پدر ما مانده، پیش ما مانده، چه کار بکنیم؟ «وَلَا يُعْرِفُ لَهُ وَاثِرٌ» وارثی هم نمی‌شناسیم! «قَالَ فَاطْلُبُوهُ» بگردید و فحص کنید و پیدا کنید «قَالَ قَدْ طَلَبْتَاهُ» گشتیم و فحص کردیم ولی پیدا نکردیم «فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَقَالَ مَسَاكِينُ» حضرت فرمود بیچاره هستند دستش را تکان داد «وَحَرَكَ يَدَهُ» هشام می‌گوید که این سائل سؤال را تکرار کرد «فَاعَادَ عَلَيْهِ» حضرت دوباره همان جواب را داد «اطْلُبْ وَاجْهَدْ» بگرد و کوشش بکن پیدا می‌کنی «فَإِنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ وَإِلَّا فَهُوَ كَسَبِيلِ مَالِكَ حَتَّى يَجِيءَ لَهُ طَالِبٌ» اگر پیدا کردی که می‌دهی، اگر پیدا نکردی، مثل مال خودت باید حفظ بکنی، مثل مال خودت باید حفظ کنی تا بیاید، نه اینکه مال خودت بشود «فَهُوَ كَسَبِيلِ مَالِكَ حَتَّى يَجِيءَ لَهُ طَالِبٌ» باید حفظ بکنی. حالا «فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَثٌ فَأَوْصِ بِهِ» اگر بیمار

شدی آخرهای عمرت هست وصیت بکن که این مال امانت است تا صاحبش بیاید «إِنْ جَاءَ لَهُ طَالِبٌ أَنْ يُدْفَعَ إِلَيْهِ»^۱ وصیت بکنی که اگر کسی آمد و نشان داد و معلوم شد که مال اوست، به او برگردانید.

این کمال احتیاط است. در این گونه از موارد احتمال اینکه وجود مبارک حضرت علم غیب داشته باشد و بداند که صاحبش پیدا می شود هست و گرنه این طور سرگردان نمی کنند مکلف را معطل نمی کنند. در موارد دیگر چطور می فرمایند که چهار سال که گذشت حاکم شرع حکم بکند؟! غرض این است که این گونه از موارد که حضرت دست تکان می دهد و بیچاره ها هستند احتمال اینکه پیدا بشود روی علم غیب حضرت، ممکن است این طور باشد و گرنه مالی که پدر می میرد بعد منتقل می شود به ورثه، ورثه تا چه زمانی صبر بکند؟ فرمود وصیت بکند و حفظ بکند، مثل مال خودت باید حفظ بکنی، این معلوم می شود که مورد حساس بود و بعید است که این طور بشود عمل کرد، تا معارض بشود با روایاتی که دارد مثلاً بعد از چهار سال و امثال ذلک.

پرسش: «فَهُوَ كَسْبِيلٌ مَالِكَ» به این معنا نیست که برای خودت هست...!

پاسخ: نه، مثل مال خودت باید حفظ بکنی.

پرسش: حفظ کردن چگونه است؟

پاسخ: مثل مال خودت، به دلیل اینکه دارد که اگر حادثه ای پیش آمد وصیت بکن.

پرسش: مال خودش هست ولی به ذمه است هر وقت ...

پاسخ: نه، چون عین مال موجود است دین که نیست. این مال یا کارخانه ای است که آدم رفته این را گرفته این عین است.

پرسش: ... به عهده این شخص است.

پاسخ: آن شخص بله، در اینجا بله، اجرتی است که بدهکار بود. این را مثل مال خودت باید حفظ بکنی و اگر حادثه ای برایت

پیش آمد مریض شدی و اینها، وصیت بکنی، این معلوم می شود که مال زیادی بود «فَهُوَ كَسْبِيلٌ مَالِكَ حَتَّى يَجِيءَ لَهُ طَالِبٌ فَإِنْ

حَدَّثَ بِكَ حَدَثٌ فَأَوْصِ بِهِ إِنْ جَاءَ لَهُ طَالِبٌ أَنْ يُدْفَعَ إِلَيْهِ» وصیت بکنی که اگر کسی آمد صاحب مال بود به او بدهید.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

روایت دومی که مرحوم کلینی «عَنْ يُوسُفَ عَنْ أَبِي ثَابِتٍ» از دو طریق «وَابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل می‌کند این است که «فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَقَدَّهُ» این طلبکار را از دست داد «وَلَا يَدْرِي أَيْنَ يَطْلُبُهُ» نمی‌داند که کجاست اصلاً! نه تنها نمی‌داند که کجاست نمی‌داند زنده است یا نه! «وَلَا يَدْرِي أَحَىُّ هُوَ أَمْ مَيِّتٌ» اصلاً اصل حیاتش را نمی‌داند و جایش را هم نمی‌داند! بعد «وَلَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثًا» ورثه‌اش را هم نمی‌شناسد «وَلَا نَسَبًا وَلَا وَلَدًا» حضرت فرمود: «اطْلُبْ» فحص کند بالاخره پیدا می‌شود «قَالَ فَإِنَّ ذَلِكَ قَدْ طَالَ» عرض کرد که مدت‌هاست که طول کشید «فَأَتَصَدَّقُ بِهِ» از طرف او صدقه بدهم؟ «قَالَ اطْلُبْهُ»^۲ بگرد. از جمع بین این روایات و روایات باب صدقه معلوم می‌شود که این أرجح است نه اینکه این متعین است، برای اینکه در روایات دیگر دارد که همین که آیس شدی نه مأیوس! آیس شدی یعنی اهل یأس شدی صدقه بده. معلوم می‌شود که این حمل بر استحباب و احتیاط می‌شود.

این روایت دوم را که مرحوم کلینی نقل کرد مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) با اسناد خودش نقل کرده است.

روایت سوم که مرحوم کلینی «عَنْ يُوسُفَ عَنْ نَصْرِ بْنِ حَبِيبٍ صَاحِبِ الْخَانِ» نقل کرد این است که گفت: «كَتَبْتُ إِلَيَّ عَبْدُ صَالِحٍ ع لَقَدْ وَقَعْتُ عِنْدِي مِائَتًا دِرْهَمٍ (وَأَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ)» دویست و چهار درهم مال پیش من است «وَأَنَا صَاحِبُ فُنْدُقٍ» من مسافرخانه‌دار هستم «وَمَاتَ صَاحِبُهَا» این مقدار مال الآن نزد من هست و صاحبش مُرد «وَلَمْ أُعْرِفْ لَهُ وَرَثَةً» ورثه‌اش را نمی‌شناسم. «فَرَأَيْكَ فِي إِعْلَامِي حَالَهَا» به من بفهمانید که چه کار بکنم؟ «وَمَا أَصْنَعُ بِهَا فَقَدْ ضَيَّعْتُ بِهَا ذَرْعًا» اینکه می‌گوید سینه‌ام تنگ شد این کار را می‌کنم یعنی برایم سخت شده است «فَكَتَبَ أَعْمَلُ فِيهَا وَأَخْرَجَهَا صَدَقَةً قَلِيلًا قَلِيلًا حَتَّى تَخْرُجَ»^۳ روی این کار بکن درآمدی هم که پیدا می‌کنید همه اینها را به تدریج صدقه بدهید تا تمام بشود. این نشان می‌دهد به اینکه مجهول المالك را در صورت یأس از وصول به صاحب می‌شود صدقه داد.

پرسش: ... یعنی رویش کار بکن!

پاسخ: بله کار بکن

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۷.

پرسش: ...

پاسخ: بله درآمدش هم مال اوست. البته با همین پول است «اعْمَلْ فِيهَا» مضاربه‌گونه است، چون یک عامل داریم و یک مالک. حضرت اجازه می‌دهد به شما مضاربه‌گونه که وقتی عامل یک سهم می‌برد، صاحب‌مال یک سهم می‌برد، سهم صاحب‌مال را به تدریج به عنوان صدقه بده.

پرسش: ... اینکه مجهول المالك است ...

پاسخ: اگر به اذن حاکم شرع باشد بله، یعنی حاکم شرع اجازه داد. مضاربه می‌کنند، این عامل است آن صاحب‌مال است، شما با کل مال کار بکن حالا نخواستی بهره‌گیری مطلب دیگری است ولی مال را هدر نده، مال باید برای چه بماند؟!

پرسش: پس این نیاز به حکم حاکم دارد؟

پاسخ: بله.

پرسش: ... این همه اموال در دست مردم هست این همه کارخانه‌ها زمین‌ها مراتع.

پاسخ: آنها که معمولاً دست خودشان است، خودشان مالک هستند.

پرسش: حالا مالک‌ها رفته‌اند و رها کردند

پاسخ: بله حکومت شرعی، وقتی تحت اختیار دیگران قرار دادند، می‌توانند مضاربه بکنند، اصل مال محفوظ باشد درآمدش هم مشترک باشد منتها نفرمود یکجا صدقه بدهد! فرمود کم‌کم صدقه بدهد بلکه در اثناء پیدا بشود. این نشان می‌دهد که آنجا که فرمود «فَاطْلُبُوهُ»، مظنه پیدا شدن است اما اگر یأس از پیدا شدن باشد جای عمل به این روایت است.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی نقل کرد «عَنْ يُونُسَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي رَوْحٍ صَاحِبِ الْخَانَ» خان یعنی کاروان‌سرا این است «قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى عَبْدِ صَالِحٍ عِزِّي أَتَقَبَّلُ الْفَنَادِقَ» مسافرخانه‌ها «فَيَنْزِلُ عِنْدِي الرَّجُلُ» خان یعنی کاروان‌سرا، فندق یعنی مسافرخانه^۴ «فَيَنْزِلُ عِنْدِي الرَّجُلُ فَيَمُوتُ فَجَاءَهُ وَلَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَعْرِفُ بِلَادَهُ وَلَا وَرَثَتَهُ فَيَبْقِي الْمَالُ عِنْدِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِهِ وَلِمَنْ ذَلِكَ

۴. رک: العین، ج ۵، ص ۲۶۱.

الْمَالُ قَالَ أَثَرُهُ عَلَى حَالِهِ»^۵ همین‌طور بگذار تا پیدا بشود بالاخره. این معلوم می‌شود که تازه شده و مدت‌ها طول نکشیده است، به آن حد یأس نرسیده است.

آن روایت قبلی را مرحوم صدوق هم نقل کرد، این روایت مرحوم کلینی را مرحوم شیخ طوسی هم نقل کرد.

روایت پنجم که مرحوم کلینی «عَنْ يُونُسَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ» نقل کرد «قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع» امام کاظم (سلام الله علیه) «الْمَقْقُودُ يُتَرَبَّصُ بِمَالِهِ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ يُقَسَّمُ»^۶ این اصل کلی است. پس آن جاها معلوم می‌شود که یا حمل بر استحباب می‌شود یا حمل می‌شود تا جایی که احتمال پیدا شدن هست. سنّش جوان بود با سنّ پیر فرق می‌کند حوادث فرق می‌کند زمان جنگ و امثال جنگ فرق می‌کند اینها خیلی فرق می‌کنند با قرائن.

همین روایت پنجم را که مرحوم کلینی نقل کرد مرحوم صدوق با اسناد خودش نقل کرده است.

پرسش: در جریان قصر و اتمام روایاتی که آمده شارع در مقام تحدید شرعی برمی‌آید چهار فرسخ را مشخص می‌کند برای اینکه تحریری برای مکلفین به وجود نیاید. اینجا هم الآن به نظر می‌رسد امام کاظم (علیه السلام) در مقام بیان یک قاعده‌اند که ما چهار سال را بگیریم یعنی یک حد وسط را برای این موارد در نظر بگیریم که ضابطه‌مند باشد، وقتی ما می‌آییم جریان جنگ و صلح و سن و اینها را در نظر می‌گیریم اختلاف پیش می‌آید، تراحم حقوقی پیش می‌آید.

پاسخ: جریان کُر و جریان سفر و جریان قبله و امثال ذلک قواعدی کلیه است که اصلاً شارع این‌طور جعل می‌کند که مسافرت باید این‌طور باشد کُر باید این‌طور باشد قبله باید این‌طور باشد وضع ادا و قضا باید این‌طور باشد اما اینها مسائلی است که به خصوصیات شخصی برمی‌گردد.

پرسش: اگر ما روایت اسحاق را بتوانیم سندش را حل بکنیم امام (علیه السلام) در مقام ضابطه است ...

پاسخ: اگر ما اطمینان داشته باشیم که بعد از چهار سال پیدا می‌شود همین‌طور است، پس معلوم می‌شود که اینجا ضابطه نیست، مسئله کُر ضابطه است، مسئله سفر ضابطه است، مسئله ایام عادت ضابطه است، اینها قواعد کلی است، برای کسی جعل نکرده‌اند

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۸.

۶. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۸.

قاعده کلی است اما برای این‌گونه از موارد این معلوم می‌شود خصیصه‌ای دارد لذا هم روایات مختلف است هم فتاوا مختلف است ولی در مسئله کُر و مسئله مسافرت و امثال ذلک نه اختلافی در فتواست نه مسائل دیگر.

«و الحمد لله رب العالمین»